

سیاست صلح و دوستی شاه اسماعیل صفوی با امپراتوری عثمانی

همانطوریکه در مقاله
گذشته^۱ راجع به نبرد شاه
اسماعیل صفوی با ازبکان ذکر
شد شهریار ایران در کوشش خود
در راه احیاء وحدت ملی بدور قیاب
سر سخت و مقتدر برخورد نمود :
یکی از بکان ، دیگر امپراتوری
عثمانی^۲ شهریار صفوی توانست در
اثر کاردانی و داشتن سپاهی ورزیده
بآسانی رقیب خود شیبک خان
ازبک را در شرق کشور شکست
داده و مرزهای ایران را تا آنسوی
ماوراء النهر توسعه دهد .
اما در باختر مسأله غیر از
این بود چون توسعه امپراتوری
عثمانی در شرق و در اروپا در

بقلم

دکتر مجیر شیبانی

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی

- ۱- مجله بررسی های تاریخی شماره ۲ سال دوم- تیرماه ۱۳۴۶
- ۲- راجع بر روابط ایران و عثمانی در زمان صفویه بهترین مدرك تاریخی مجموعه نامه های سیاسی می باشد که فریدون بیگ جمع آوری نموده است و در تاریخ ۸۹۸۲-۱۵۷۴م بنام منشآت السلاطین طبع کرده است. این نامه ها بر بان ترکی و فارسی است و دو جلد چاپ استامبول ۱۲۷۴ هجری قمری.

آستانه تشکیل شاهنشاهی صفویه سد بزرگی بود در راه احیاء وحدت ملی و سیاسی ایران مخصوصاً آنکه پس از انهدام خلافت اسلامی به دست هلاکوخان مغول سلاطین عثمانی ادعای جانشینی پیغمبر و خلافت بر دنیای مسلمین را داشتند و بانظر کینه‌توزی بتحولات سیاسی ایران می‌نگریستند. در حقیقت برای امپراطوری عثمانی ایران نیز جزئی از دنیای اسلام بود که بایستی تحت سلطه آنها قرار گیرد و نمی‌توانست در دنیای جداگانه‌ای درمرز امپراطوری بسر برد.

از طرف دیگر از بین رفتن قدرت از بکان دوست و متحد سلاطین عثمانی اوضاع را در شرق دگرگون می‌ساخت؛ یعنی در حقیقت شاه اسمعیل با دستی باز جلوی خواسته های عثمانیان ایستادگی نموده و حاضر نبود اصول خلافت مسلمین را در خاندان عثمانی بپذیرد و شکست از بکان و رقبای دیگر شهریار ایران گوشزدی بود بامپراطوری عثمانی که بایستی از این پس یکی از این دو نیروئی که در شرف تکوین بود، در مقابل سیاست توسعه طلبی دیگری از صحنه سیاست خارج گردد.

اگر تا این زمان بعلت وحدت مذهبی دو کشور ایران و عثمانی در حال صلح و دوستی بسر می‌بردند و کمتر اختلافاتی بین آنها رخ داده بود ولی از این به بعد مسایل جدید مذهبی و سیاسی این وضعیت را تغییر می‌داد و موجب برهم خوردن اوضاع می‌گردید و قدرت روز افزون خاندان صفوی و اعمال سیاست کشورگشائی و جاه طلبی شاهان صفویه ب سیاست توسعه طلبی امپراطوران عثمانی بر می‌خورد و یک رقابت آشتی ناپذیر بین دو کشور همسایه که هر کدام سودای جهانگیری در سر می‌پروراندند بوجود می‌آمد، بطوریکه سبب ضعف این دو قدرتی که در شرق بوجود آمده بود گردید و همسایگان زورمند آنها توانستند بتدریج تسلط خود را بر قسمتی از خاک آن دو کشور برقرار سازند. چون علل این برخورد های خصمانه طولانی بین شاهنشاهی ایران و امپراطوری عثمانی را باید در روابط آن دو کشور با یکدیگر جست و جو نمود یک نظر اجمالی به روابط بین این دو کشور لازم است، تا به عللی که سبب گردید سیاست دوستی و مسالمت آمیز گذشته آنها جای خود را به سیاست تجاوز-

کارانه و توسعه طلبی شاهنشاهی ایران و امپراطوری عثمانی بدهد، بی برده شود.

پس از آنکه اعراب بر ایران تسلط یافتند و امپراطوری عظیم ساسانی و از گون گردید، چون دیگر قدرتی نبود که مانند دوران عظمت گذشته اش از نفوذ نژاد زرد به ایران و متصرفاتش جلو گیری نماید، بتدریج اقوام نیمه بدوی ترك، تاتار و مغول، از راه این کشور وقفه از بطرف خاور میانه و نزدیک مهاجرت نمودند.

ورود ترك ها در قرن اول هجری - قرن هفتم میلادی به خاور نزدیک نشانه ای از نخستین تماس ایرانیان با این اقوام بود، اما روابط حقیقی آنها از قرن پنجم هجری - یازدهم میلادی، با ورود سلجوقیان که همراه قبیله غز ارمنستان، آسیای صغیر و ایران را فرا گرفتند صورت گرفت. ترکان عثمانی نیز جزء قبیله غز بودند که همراه آنها باین نواحی آمدند و در زمان سلطنت سلجوقیان چون خدمات شایانی به این سلسله نموده بودند بآنها اجازه دادند که در ولایات فریز یا اپیکتوس^۱ که بعداً بنام «سلطان اوی» معروف گردید، اقامت نمایند.

این ترکان پس از انقراض سلجوقیان روم در حاشیه شرقی این نواحی، یعنی در سلطان اوی نزدیک قسمت بی قی نیه^۲ از نواحی روم شرقی تشکیل حکومتی دادند، و سپس عثمان پسر ارطغرل پس از مرگ علاء الدین کیقباد سوم پادشاه سلجوقی روم به ایجاد سلسله ای موفق شد که از تاریخ ۶۲۹ ه تا ۱۳۳۷ ه (۱۳۰۱ م ۱۹۲۳ م) ادامه یافت.^۳

عثمان سر سلسله عثمانیان کشور خود را بطرف باختر توسعه داد و پسرش ارخان شهرهای بروسه و نیقیه را در شمال باختری آسیای صغیر اشغال نمود و پس از چندی ترکان عثمانی کشورهای اروپائی دولت روم شرقی را بتصرف

۱ - Phrygie Epictetus

۲ - Bithinia

۳ - طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول Stanley lane pool ترجمه

مرحوم عباس اقبال - تهران ۱۳۱۲

در آوردند، و در اثر شکست اروپائیان سراسر شبه جزیره بالکان باستانهای قسطنطنیه^۱ بتصرف آنها درآمد، گرچه در ۸۵۷ هجری - ۱۴۵۳ میلادی این شهر را نیز تصرف نمودند و امپراطوری عثمانی تا ایتالیا بسط یافت.

در همین زمان دسته دیگری از ترک‌ها یا ترکمانان نیز در شمال باختری ایران بتشکیل حکومتهای محلی پرداختند بنامهای قراقویونلو (گوسفندسیاه) و آق قویونلو (گوسفند سفید) که بین ایران که هنوز در هرج و مرج بسر می‌برد و امپراطوری عثمانی که روز بروز قوسه مییافت قدرتی یافتند.

فتح قسطنطنیه و واژگون شدن امپراطوری بیزانس^۲ نه تنها دو امپراطوری زن و ونیز را در ایتالیا بو حشت انداخت، بلکه نشانه‌ای بود از شروع کشمکش‌های طولانی و مبارزات سیاسی بین دولتین عثمانی و ایران.

اما در این زمان حکومت آق قویونلو که در مرزهای عثمانی قدرتی بدست آورده بود موقتاً ایران را از خطر تهاجم عثمانیان رهائی بخشید، چون اوزون حسن رئیس آق قویونلو در اثر مهارت و کاردانی رقبای خود را از بین برده و قدرتی بدست آورده بود و راه را بر تجاوز همسایه رقیب یعنی عثمانی بسته بود. امپراطوری ونیز و دربار رم که با دقتی فراوان بتحولات این فواحی نگاه میکردند، از موقعیت استفاده نموده و با حکومت آق قویونلو اتحادیه نظامی بر ضد دولت عثمانی منمقد ساختند.

این اتحادیه در حقیقت طلیمه‌ای بود بر مبارزات امپراطوری عثمانی و شاهنشاهی ایران که مدت دو قرن طول کشید.

اتحاد اوزون حسن با کشور طرابوزان، متحد گرجستان که يك کشور عیسوی بود نتایج درخشانی داشت، مخصوصاً آنکه شاه آق قویونلو خواهرزاده

۱ - فتح قسطنطنیه (استانبول) اثرات شگرفی در سیر تکاملی تمدن جهان داشت. رجوع شود بتاریخ تمدن - تألیف نویسنده مقاله.

۲ - امپراطوری بیزانس Byzantin طرابوزان بسال ۶۰۰ ه - ۱۲۰۴ م پس از چهارمین جنگهای صلیبی تشکیل شد و در ۸۶۵ ه - ۱۴۶۱ م بدست عثمانیان منقرض گردید.

آخرین امپراطور طرابوزان بنام کوراکاترینا^۱ را بازدواج خود در آورده بود باین جهت در ۱۸۶۴ هـ - ۱۴۶۰ م نماینده‌ای از طرف اوزون حسن بدربار سلطان محمد دوم سلطان عثمانی فرستاده شد تا از سلطان درخواست کند از حمله به طرابوزان چشم‌پوشد، چون شاه آق‌قویونلو مایل به تصرف طرابوزان و حاضر بیسط نفوذ عثمانیان بر این کشور نبود.

روی همین اصل بین سلطان محمد ثانی و اوزون حسن کشمکش درگیر شد که نتایج شومی برای وی داشت، چون سلطان عثمانی طرابوزان را متصرف شد.

از این بیعد فراریان آسیای صغیر و عناصر مخالف عثمانیان بدور حکومت آق‌قویونلو جمع شدند و او را تشویق به جنگ با دولت عثمانی نمودند، ولی در نبردی که در نزدیکی ترجان بین او و سلطان عثمانی در گرفت بشکست اوزون حسن تمام شد و عاقبت يك صلح دائمی بین آنها برقرار گردید.

باز بین رفتن حکومت آق‌قویونلو تا مدتی خطر هجوم عثمانیان به ایران بعلت گرفتاری در اروپا رفع شد و حتی بازماندگان اوزون حسن برای مقابله با شاه اسمعیل صفوی مجبور بگرفتن کمک از عثمانیان شدند و بایزید دوم سلطان عثمانی جانشین سلطان محمد ثانی که از نظر اخلاقی با سلف خود تفاوت داشت و علاقه و آفری به فلسفه و ادبیات و هنر داشت ب فکر کشور گشائی نیافتاد و حتی حاضر بکمک به خاندان آق‌قویونلو بر ضد شهریار ایران نگردید.

لوند میرزا آخرین مدعی تاج و تخت ایران از خاندان آق‌قویونلو حتی نامه‌ای به سلطان عثمانی فرستاد و از او خواست تا بر ضد دشمن مشرک کمک نماید، ولی از سلطان بایزید دوم جواب مساعدی دریافت نمود.

۱- Kyra-Caterina. این شاهزاده خانم را اروپائیان دسپینا Despina نامیده‌اند که لقب یونانی اوست و معادل خاتون در فارسی است. دختر دسپینا بنام مارتا Marta بازدواج شیخ حمید پدر شاه اسمعیل اول در آمدودر فارسی او را باجی آغا و یا حلیمه بیگی آغا خوانده‌اند. (مینورسکی - ایران در قرن پانزدهم. بیست مقاله مینورسکی - انتشارات دانشگاه تهران)

درین فامه که پادشاه آق قویونلوپس از شکست خود از شهریار صفوی در شرور به سلطان عثمانی فرستاد چنین نوشته بود :

« حمدی که مستوجب فوید مواید مرادات گردد و ثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلاء مقامات بود و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و التفات شود نشر بارگاه پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات و تفصیل حقایق موجودات از اعلی علیین جنات بر نطح خاک در انداخت و باز بمقتضای من لم یولد مرتین لم یلج السموات از حضیض و هبوط تفزلات بر اوج شرف ترقیات بوسیله عروه و تقای التفات بی علت و غایات و الطاف بی نهایات بر سطح افلاک بر آورد تا از قوس و جوب و امکان دائره ساخته بر ساحت کون و مکان طوف نماید، نفس تنزل نگر که عین ترقیست .

سبحان من تنزه ذاته عن الزوال و تقدس صفاته عن الانتقال و ورود درود نامحدود بر آن سائر فضای « دنی فتدلی ، و طائر هوای « قاب قوسین او ادنی ، و صاحب سر « ناوحی الی عبده ما اوحی . ، علیه من الصلوات اعلاها و من - التحیات اسناها و من التسلیمات انما و بر آل و اصحاب او باد ، اما بعد، درین ولا، عنقای آسمان عزت و سیمرغ قاف همت و همای آشیان دولت و طوطی شکرستان همت و طائر فرخنده فال و همای همایون بال . شعر ...

یعنی بسرید نموید اعلی حضرت خورشید رتبت جمشید صلوات ابوت مرتبت خلافت منزلت ، سلطنت پناه جم جاه ، سلیمان مکان ، گیتی ستان ، عالم مدار فلك اقتدار ، خاقان اعظم ممالك رقاب الامم ، مولی ملوک و المعجم ، ملاذ الخواقین فی العالم ، خلیفه الله فی الارضین و ظل الله علی كافة المسلمین ، قهرمان الزمان ، جلال السلطنته و الخلافة و العدالة و النصفه و العظمة و الاقبال . سلطان بایزید خان مدالله تعالی ظلل سلطنته و رأفته علی قاطبة المسلمین و ابدسیامن خلافته و عدالته علی كافة المؤمنین ...

هذا معروض ضمیر منیر خورشید تنویرا کسیر تأثیر آنکه اشارت عالی که در باب اتفاق سلاطین بایندریه شرف ظهور پذیرفته بود ، بگوش جان و سمع قبول تلقی نمود . اگر حضرت شعاری عمی قاسم بیک و حضرت مملکت داری

اخوت شعاری میر مراد جعلم الله تعالی سبیل الوفاق و رفقه ما فی رفع اهل الشریک
والنفاق، حسب اشارت جهان متاع بدفع و رفع جماعت ضال و مضل او باش
قرلباش خذلهم الله و قهرهم اتفاق نمایند فهو المراد والاتو کل بعون عنایت الهی
و بیمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده، توجه بقلع و قمع آن قوم نابکار
و آن گروه بی شکوه بد کردار در خواهد شد و چون از مبدأ حال دست تشبث
و اعتصام باذیل شفقت و امتثال عاطفت آن حضرت زاده، توقع که من کل الوجوه
ظاهراً و باطناً هم علیه در بیغ نفرمایند تا بتوفیق ربانی و تأیید سبحانی و عنایت
آن حضرت ابوت مکانی، مزارع روی زمین از بذر ضلالت آن جماعت پاک
گردد و بوستان شریعت عزای نبوی و گلستان ملی زهرای مصطفوی از آب
عدالت سیراب و سرسبز گردد و سریر خلافت بایندربیه در قبضه تصرف در آید.
زیاده اطناب نرفت. ظل ظلیل سلطنت و خلافت و اقبال بسر مفارق اسلام و
اسلامیان مخلد و مبسوط و مستدام باد. بالنبی و آله الامجاد، ۱

سلطان بایزید در جواب الوند میرزا چنین نکاشت: « سپاس بی قیاس
مرخدای راجل جلاله و عم نواله که بعد از تکمیل وجود انسانی محبت روحانی
را، در عالم جسمانی، بظهور آورد و گوشه نشینان حسیض خاک را خبیر از
سیارگان اوج افلاک گرداند و خواص آن را صاحب علم (و علم آدم) نمود و
بعلم جزوی بکلیات امور صاحب وقوف ساخته با فرمان «ثم جعلناکم خلائف»
سرافرازی بخشید و در کنه ذات احدیتش تعالی شأنه و کمال برهانه، عقول
عشره خرده بین را عاجز و سرگردان ساخت و بعد در این وقت که نسرین
و ریحان جنت سرشت و یاسمین بوستان هشت بهشت و سنبل مشک پیوند و بنفشه
کوه الوند، اعنی کتاب مستطاب عنبر بار و خطاب خورشید نقاب عبهر نثار
که از جانب اعلی جناب سلطنت ماب فلك بارگاه رفعت دستگاہ سعادت
آیات معدلت عنایات، جمشید شوکت فریدون رأیت، اسکندر مکننت دارا
درایت، ظل رحمان لطف یزدان. شعر

در خجسته ترین اوقات و بهترین ساعات رسید و مجلس انس و جان را معطر

۱- فریدون بیگ - ج ۱ ص ۳۵۲-۳۵۱. د کتر عبد العسین نوامی مکاتبات و اسناد تاریخی

بنسیم وفا و معنبر از شمیم صفا گردانید ... و آنچه در باب عدم اتحاد عم بزرگوار عالی شأن تاجاً للوالة والسعادة و والدین طائنی قاسم بیك و حضرت مملکت-داری جلال الدین مراد بیك، زادالله قدرهما، نسبت بخدا م سلطنت مقام رفع الله تعالی مدارج عزه و قدره و حفظ عن مکاید العدو و غدره، نوشته بودند معلوم گشت و بخاطر رسید که هر چند فروغ و داد ایشان چون سراج و تاج خالی از ظلمت زدائی و نور افزائی نیست لکن چراغ پیش آفتاب نمودی ندارد و طایفه یاغیه قزلباشیه خذلهم الله اگر چه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت-اندود بکیتی در انداخته و چون مجوسیان روز بادگان آتش پاره ها را فرافریق سر برداشته و از پیش فوطهای کبود جهان بردود ساخته و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده یقین است که مناره بلند در پیش کوه الوندیست نماید و چون کار از مواظ گذشته و موقوف به توفیق الهی مانده، مأمول است که علی الدوام با غیرت تام کوشیده و قوت بازو را روی اقدام بحرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تیرا از خویشتن داری کنان، متو کلا علی الله الملك المنان عزم جزم بر قلع و قمع آن طایفه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد؛ بانظفادر کوشند و باشد که بتوفیق الله بخاک سیاه پایمال ساخته، نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزدایند و عالمیان را، باخبر مسرت آمار فتح و فیروزی، شاد و خرم گردانند و همت بی همتای همایون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند و جمهور و سادات و علما و مشایخ و صلحا و کافه رعایا و برابری ممالک محروسه را بوظائف دعا گوئی دولت جانبین مشغول دانسته طریقه یک-جهتی و اخلاص را مسلوك و سبیل مراسلات و مکاتبات را مکشوف دارند و از اعلام سوانح حالات عظالت اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب اشاره بوجهی که لازم آید، تقصیری نخواهد بود. انشاء الله تعالی، باقی ایام سعادت و دولت بروفق مرام احبای عزت و رفعت، فزون و مستدام باد، برب العباد .^۱

سلطان عثمانی گرچه باو وعده کمک و مساعدت مالی می داد و از حکومت وی پشتیبانی نمود ولی عملاً هیچ اقدام مؤثری ننمود و فقط بفرستادن یک نامه به حاجی رستم بیك مگری کرد و حاجی کم دیار بکرا کتفا کرد :

در این نامه از او خواست که از وضعیت شاهنشاهی صفویه و قدرت حقیقی شاه اسماعیل و نفوذ او در ایران برای او گزارشی بفرستد؛ تا با بررسی آن به نتایج کشمکش خاندان آق قویونلو، و شاه اسماعیل پی برده و بداند غلبه با کدام يك از متخاصمین است.

مضمون نامه چنین بود: «امیر معظم و کبیر معظم مطالعه فرمایند و بدانند که مدت مدید است که خصوصت جماعت قزلباش بارباب دولت بایندریه (آق قویونلو) بجه انجامید. علی ماهوالواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقتدار و معروض عتبه علیه فلك مقدار، و حضرت بزرگوار مانشد. حالیا برای استعمال احوال دارنده کتاب مستطاب قدوة الاقران کیوان چاوش بدان طرف فرستاده شد، و اولکای جای شما متصل آن نواحیست، و بحقیقت حال تمام معلوم شماست؛ چون دارنده مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد، از اخبار صادق و وقایع آن جانب هر چه پیش شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید، و این معنی را سبب عنایت شاهانه ما دانید، و هر چه معلوم نموده باشند اصلا کم نکرده شیمه صداقت را بظهور آورید. تحریر آقی اول- الربیعین سنه ثمان و تسعمائه»^۱

پس از مدتی حاجی رستم بیك مگری کرد حا کم دیار بکر چنین نوشت: «آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش، لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند، قصه آن طایفه یاغیه حالا بر این منوال است که به الوندخان گزند رسانیده و از آنجا به عراق عجم رفته مراد خان را منهزم و منکسر ساخته، و در عراق عرب کار پرنایان (باریک بیك پرنایک حا کم عراق عرب) را پرداخته و با چرا که مصر مصالحه و اتحاد نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان، اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگزر و سنان غازیان و قبیغ خونفشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنامه زمان میسر و مقدور گردد»^۲

۱- منشآت فریدون بیك - ج ۱ - ص ۳۵۳ - ۳۵۴

۲- ایضاً - ص ۳۵۳ - ۳۵۴

در این نامه حاکم دیار بکر به سلطان عثمانی گزارش داد که الوند میرزا شاه آق قویونلو شکست خورده و شهریار ایران سعی دارد تا بر ضد امپراطوری عثمانی اتحاد و دوستی با مصر برقرار نماید و در ضمن خبر رسیدن شاه اسمعیل را به دیار بکر بسمع بایزید دوم رسانید .

باین ترتیب باشکست الوند میرزا و انقراض حکومت آق قویونلوها روابط بین ایران و عثمانی که تا بحال دوستانه بود تیره می گشت یعنی در حقیقت دو قدرتی که هر کدام بنحوی متضاد، تمدن و فرهنگ اسلامی را نمایان می ساختند از این پس در مقابل هم قرار می گرفتند و کشمکش بین این دو رقیب نیرومند بر سر مقصدرات آق قویونلو حتمی بود ، مخصوصاً آنکه سیاست جاه طلبانه شهریار صفوی و سلطان عثمانی اختلافات سیاسی و کینه های نژادی و مذهبی را تقویت می کرد .

اما تا زمانی که بایزید دوم سلطنت می نمود هر دو طرف کوشش خود را در راه تحکیم روابط دوستی و صلح بکار بردند و نامه هایی که بین آنها رد و بدل شده است نشانه ایست از روابط دوستی و موودت بین دو کشور .

در یکی از این نامه ها شهریار صفوی شاه اسمعیل از سلطان عثمانی خواستار شده است که از ورود طرفداران و فدائیان ترك که از خاک عثمانی برای زیارت او به اردبیل می آیند جلوگیری بعمل نیاید .

این نامه که نشان می داد چه اندازه مریدان خاندان صفویه در خاک عثمانی زیاده بوده ، و برای توسعه نفوذ ایران بهترین عامل می باشند سبب تشدید اختلافات و تیرگی بین دو کشور نگردید ، بطوریکه بایزید دوم در پاسخ نامه شاه اسمعیل خیلی مؤدبانه نوشت که سبب منع خروج زائرین فرار این افراد از خدمت سربازی است نه زیارت آن خاندان ، مع هذا :

« چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیه الرحمه نمایند برسبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردد ، تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد ، و رشته حجت لاینقطع غیر منقطع شود ...

و گرنه علاقه فراوانی بادامه دوستی بین آن دو کشور دارد. ^۱ در ضمن بایزید دوم سلطان عثمانی چون متوجه شد که حکومت آق قویونلو محکوم بزوال است، و حکومت مقتدری بر این کشور فرمانروائی میکند در سال ۹۱۰ هـ - ۱۴۱۵ م برای برقراری دوستی و همدستی با ایران، محمد چاوش بالابان سفیر خود را با هدایا و تحفه بسیار بدر بارشهریار ایران فرستاد تا بشاه اسمعیل پیروزی عراق و فارس را تبریک گوید، ولی مهاجرت اهل تسنن از ایران در اثر رسمی شدن مذهب شیعه در کشور، و ذکر تعدیات شاه و مریدان وی نسبت به آنها پادشاه عثمانی را بر آن داشت که علاوه بر نامه شادباش نامه دیگری که در آن شهریار صفوی را اندرز داده بود که نسبت به سنیان ظلم و تعدی روا ندارد همراه نامه نخستین برای شاه اسمعیل فرستاد و به نمایندگی خود دستور داد در صورتیکه اخبار مذکور صحت داشته باشند نامه دومین را نیز تسلیم شهریار صفوی نماید.

سفیر عثمانی چون در ورود خود بخاک ایران به صحت اخبار و قوف یافت هر دو نامه را تقدیم شاهنشاه ایران نمود.

در نامه ثانی بایزید دوم چنین نوشته بود: «جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب، مبارز السلطنه و الحکومه، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی امیر اسمعیل اسس الله بنیان عدله و افضاله الی یوم - الدین را که مقام فرزند ارجمند این ولاء و مؤسس اساس سلطنت والا و سرسلسله دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست، اولاً بسلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته، ثانیاً ابواب کله بل شکایت گشوده اظهار مینمایم.

بعد آنیکه آن فرزند عالی مقام بهزم کشیدن انتقام بدر حیدر سیراز کیلانات خروج کرد و با فرخ یسار شروانشاه جنگید و بیاری بخت بروظرفریافت و بسزا رسانید، بعد بالوند لوند محاربه نمود و بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف و الاجلال در تبریز گللیز بر اورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنکاه که این دونوید مسرت پدید در مرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و

۱- این نامه بفارسی و بدون تاریخ است.

منظر قدوم بشیری با بشارتنامه مخصوص ماندم که در ورود آن جواننامه تهنیت آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم، چون اعلام از این قبیل وقایع عظیمه از عهده تکالیف حکمدارانست؛ هنوز از آنجانب نه بشیر و بشارت و نه اشارتی واقع شده بود، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت - مآب خطه وسیع عراق و فارس را نیز از وجود مظلومه آلود بایندریه پاک و به آفتاب بخدمت تابناک کرده باليمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده اند چون این خیرشادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجناب نرسید، لازم آمد که فتوحات پی در پی آن سیادت مآب شهادت نصاب را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گستری تقدم بجویم، و در این ضمن و صیای بی غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجه خانواده ولایت رسانیده نظر دقت بساطت آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم.

اولا - در اکتار و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیر ممدوح است، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند، البته شنیده اید که نام حجاج و چنگیز و تیمور را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده و می آورند.

دثانیاً - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقه مخالف عامه مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزه دنیا آلت قرار داده در میان امت خیر البشر تفرقه بیاندازند بواسطه این تباعد و تافرازی آخر الایام امت مرحومه ستم دیده حضرت خیر الانام را دشمن همدیگر ساخته قوای مادیه و معنویه اسلام را بکاهند و باین وسیله باعث دست اندازی اعادی دین بر ممالک مسلمین شوند.

دثالثاً - قبور و مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سالقین و سابقین را نگذارند که بعضی نادانهای صوفیه باغوا و اغرای انچه همی از مفرضین، که میخواستند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کنند، خراب نمایند، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب لاینام است.

د رابعاً - استمالت بعدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت و خوفنریزیست. بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروع اهالی برای آن امارت مآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشان را ترك ننموده بخارج هجرت نکنند، زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است. هر گاه ایرانیان از حکومت اترک (بایندریه) خشنود میبودند، آن سیادت مآب آن قدر ممالک را نمیتوانست باسانی فتح نماید.

د ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم توسن سلطنت رانده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالک روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار ممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته اند.

د ایرانیان نیز ملتی بوده و هستند که تا پادشاه از نجبا و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمیکنند و میخواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمد والمنة آن جناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب و نسیب و نجیب ترو منسوب بیکی از خانوادههای قدیم و معروف و ممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برابرا را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط به یک توجه آن ولا ربقه تابعیت و اطاعت را بر ربقه عبودیت و رقیت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صفویه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هر گاه بحیث سیف مالک ایران هم باشند از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیر عداوت عامه مسلمین قرار داده آنی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در انظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس چرا عاقل کندکاری که باز آرد پشیمانی؟! مملکت پادشاه میخواهد، پادشاه مملکت و رعیت، و این

هر دو بعدالت معمور و مرفه میشود. پادشاه با دین و مذهب که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت مآب نصایح مشفقانه این جانب را اصفاء و قبول فرمایند، شکی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آن ولا یافته عندالافتضا معاونت فعلیه هم خواهند دید، وما علينا الاالبلاغ.

« چون درین ولا بنا بر تأسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن نصایح قدوة الامائل و الاقران محمد چاوش بالابان زید قدره، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط را کمابینگی از این جانب مؤدی کرده دقیقه‌ای معوق نگذارد و آنچه به‌زبانی سپارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خسلانی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت‌نشان قدیمی و صادق‌القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب‌القبول و الرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق‌الله عزوجل روانه این جانب فرمایند...»^۱

شاه اسمعیل نیز هنگامیکه برضد علاءالدوله ذوالقدر وارد نبرد گردید عازم بستان شد و چون اجباراً بایستی از اطراف قیصریه که جزو امپراطوری عثمانی بود بگذرد، سپاهیان خود دستور داد به جان و مال رعایا و دهاقین دست‌اندازی نکنند و با آنها بادوستی و رأفت رفتار نمایند و در نامه‌ای که به سلطان بایزید فرستاد از ورود بخساک کشور عثمانی اظهار تأسف نمود و اظهار داشت بهیچ وجه نمی‌خواهد که بر روابط دوستی دیرینه دو کشور خلیلی وارد آید و بسرداران و سپاهیان خود دستور داده است باملاک رعایا که موقتاً اشغال شده است تجاوز نشود.

شاه اسمعیل در نامه خود چنین نوشته بود: «... انهای رأی ملک آرای عقده گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع‌الثانی در یورت نخر بسورنی (خرپوت) واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است، و محبت و عهد بدستوری که سابقاً مقرر بود بهمان دستور فیما بین مؤکداست و خلل پذیر نیست، و در این اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام

۱ - کتاب انقلاب الاسلام بین العاصم والمام. نسخه خطی - کتابخانه ملی. ص ۶۲-۶۷

روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقا غازیان عظام و عساگر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نکردند و تعرض نرسانند و جمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر پیکر منهزم شده بودند، استمالت داده به محل و مقام خود آیند که اصلا با ایشان از هیچ وجه مهمی نیست ... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیاده اطناب نرفت ...^۱

سلطان بایزید در جواب نامه شهریار ایران بالقاب: «شهریار معظم و تاجدار اکرم ملک ممالک عجم و نوئین بلاد الترتک والدیلم، جمشید دوران و کیتخسرو زمان المؤید من عند الله الملك الجلیل شاه اسمعیل اسس الہ قواعد عدله و عمره و ایدہ بتوفیقه و نصره» خواننده و چنین نوشته بود :

«... مکتوب بلاغت اسلوب... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش به قیصریه محمیہ خبیرو آگاه ساخت . امراء آن مرزوبوم را در تقدیم مراسم یکجہتی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد و صفات ذات البین دقیقه ای فوت ننمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند و چون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجہ کمال و کمال درجہ وضوح پیوسته، سکنہ آن مرزوبوم از قدم نصفت رسوم منضجر نگشته رعایت خاطر همایون و جانبگیری مارا در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علوشان شمه ای از آن معطل و معوق نگذاشته، ان شاء الله الاعز الاکرم از این جانب نیز همان شیوہ مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و قواید این نعمت جلیله بساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل و شکر آن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید ...»^۲

زمانیکه شهریار صفوی برای برقراری امنیت در کشور گرفتار کشمکش و مبارزه با رقبای خود بود، پسر بایزید دوم سلیم اول حاکم طرابوزان چندین مرتبه بمرزهای ایران دست اندازی نموده و حتی تارزنجان پیش روی نمود و برادر شاه ابراهیم را باسارت برده بود، شاه اسمعیل سفیری برای اعتراض

۲- منشآت سلاطین ج ۱، ص ۳۴۶-۳۴۷

۱- منشآت السلاطین ج ۱، ص ۳۴۷

برفتار سلیم بدربار سلطان عثمانی فرستاد و در ضمن وجود صلح و دوستی بین دو کشور را یاد آورد و ولی دربار عثمانی بطور شایسته ای از فرستاده شاه پذیرائی نمود.

سفیر شاه اسمعیل که ملیس بقبای زربفت بود هنگام ورود همانطوری که رسم بود بایستی دست سلطان را برای ادای احترام بوسه زند، ولی باو چنین اجازتی داده نشد و فقط بزائوی سلطان بوسه زد، وصول این خبر شاه اسماعیل را سخت خشمگین ساخت و هنگامیکه سفیر عثمانی برای تقدیم نامه جوابیه بدربار ایران آمد مورد استقبال و پذیرائی قرار نگرفت.

سفیر عثمانی نیز موقعیکه وارد دربار ایران شد چون دید برخلاف رسوم فرشی کبش کرده نشده است تاوی بنشینند و بایستی نامه را ایستاده تقدیم شهریار ایران نماید، لباس خود را در آورده و بزمین پهن نموده بر آن نشست.

درباریان از این حرکت بی ادبانه سفیر عثمانی سخت متعجب و متحیر شدند که چگونه شهریار ایران در مقابل عدم احترام سفیر عثمانی خون سردی خود را حفظ نموده و او را قطعه قطعه نساخت.^۱

این آرامش ظاهری شاه اسمعیل در مقابل حرکات بی ادبانه سفیر دلیل علاقه شهریار ایران بدوستی بادولت عثمانی بود، و تمام نامه هائی که بین سلطان عثمانی و شاه ایران مبادله می گردید و سفراتی که بدربار طرفین فرستاده می شد نشانه ای بود از حفظ دوستی ظاهری بین دورقیب زورمند.

اما بتدریج سیاست مسالمت آمیز و دوستی آنها مبدل سیاست خصمانه میشد. شاه اسماعیل که در اثر فداکاری امنیت را در سراسر کشور برقرار ساخته بود و یک حکومت مرکزی مقتدری تشکیل داده بود نمیتوانست رقیب سرسختی برای سلطان عثمانی باشد. و از طرف دیگر سلاطین عثمانی که تا بحال بهلت گرفتاری در اروپا از توسعه سیاست تجاوزکارانه خود در شرق دست برداشته بودند با تسلطت رسیدن سلطان سلیم اول سیاست توسعه طلبی سلطان جوان عثمانی سبب گردید که سیاست صلح و آشتی و مسالمت جای خود را در سیاست تهاجمی امپراطوری عثمانی بسپارد.

۱- فن هامر پورگشتال Von hammer Purgstal تاریخ امپراطوری عثمانی ص ۳۹۰

اختلافات خانوادگی و کشمکش برادران و پدرو پسران خاندان سلطنتی عثمانی موجب ضعف حکومت مرکزی شده بود چون در نتیجه ضعف سلطان بایزید دوم شاهزادگان عثمانی کوشش می نمودند با دسایسی بر تاج و تخت عثمانی دست یابند.

سلطان سلیم که مردی جاه طلب، جسور و شجاع بود سپاه ینی چری را با خود هم دست ساخته و از پدرش خواست تا حکومت یکی از متصرفات اروپائی کشور عثمانی را بوی بسپارد، تا بپایتخت نزدیک تر باشد، ولی سلطان بایزید با درخواست پسرش موافقت نمود و سلیم تا پشت دروازه شهر ادرنه پیش آمد و پدرش اجباراً با درخواست او موافقت نمود و فرمانروائی ولایات سمندریه، و دین از متصرفات اروپائی خود را باو سپرد.

در همین زمان در مرزهای خاوری امپراطوری عثمانی شورش در تکه برپا شد که مبدل بجنگ داخلی در عثمانی گردید. در ۹۱۷ هـ - ۱۵۱۱ م با پادشاه قلی پسر بابا حسن خلیفه از طایفه تکلو بجای پدر بریاست فرقه صوفیان برگزیده شد و حاکم تکه گردید. اهالی این شهر که از شیعیان متعصب و جان نثار شهریار صفوی بودند بدور او جمع شده دست بشورش زدند. حاکم آناتولی که از طرف سلطان عثمانی مأمور خواباندن شورش بود بدست آنها گرفتار و مقتول گردید.

شاه اسمعیل که کشور عثمانی را گرفتار هرج و مرج دید زمینه را برای تبلیغات مذهبی مساعد یافت و در این نواحی دست بتبلیغات مذهبی زد و سبب شورش و بلوا در خاک عثمانی شد که روز بروز توسعه می یافت و تمام شیعیان آناتولی در نتیجه دست به طغیان زدند و موجب خطر بزرگی برای سلطان عثمانی گردیدند. دولت عثمانی که تا این زمان گرفتار نبرد با دشمنان نیرومندی در اروپا بود از آغاز تأسیس شاهنشاهی صفویه در مرزهای خاوری نیز گرفتار حریف تازه ای گردید که با تبلیغات مذهبی خود و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، و اتحاد با دشمنان عثمانی در اروپا و افریقا موجودیت امپراطوری عثمانی را بخطر انداختند.

هواخواهان و مریدان خاندان صفوی و مریدان فدائیان شاه اسمعیل که

در اغلب ولایات امپراطوری عثمانی مسکن داشتند پیوسته بتحریر شاه ایران برای رواج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی بایجاد اختلاف و تاخت و تاز میپرداختند، چنانکه هنگامیکه باباشاه قلی دست بطغیان زد از دستجات مختلف شیعیان و مریدان و پیروان خاندان صفوی بکمک وی شتافتند و به ولایات قرمان هجوم آوردند و قراغوزپاشا فرماندار آنجا را شکست دادند و بولایت سیواس دست اندازی نمودند. بنحویکه بایزید دوم علی پاشا وزیر اعظم عثمانی را با سپاهی انبوه بدفع بابا شاه قلی فرستاد ولی در نبردی که بین متخاصمین درگیر شد فرمانده هر دو طرف کشته شدند و طرفداران شهریار صفوی پس از این پیروزی مجبور بترك خاک عثمانی شدند و بایران پناه آوردند.

اثرات تبلیغات مذهبی و سیاست مدبرانه شاه ایران اثرات شومی در امپراطوری عثمانی برجاء گذاشت چون در مدت کوتاهی تمام نواحی خاوری کشور عثمانی را فرا گرفت و علناً کشور دشمن را گرفتار هرج و مرج نمود و قدرت مرکزی را تضعیف کرد بطوریکه اگر شهریار صفوی بموقع توانسته بود کمک مالی و نظامی بشورشیان برساند پیروزی وی حتمی بود و میتوانست مانند قسمت خاوری ایران که بابتخت نشانیدن بابر دست نشانده خود حکومتی مطیع خود در آنجا ایجاد کرده، در باختر ایران نیز سلطانی بر تخت سلطنت امپراطوری عثمانی می نشانند که دست نشانده وی باشد ولی متأسفانه شاه اسمعیل بعلت گرفتاریهای داخلی نتوانست از این موقعیت استفاده نماید و بشورشیان کمک کند، در نتیجه شورش بجائی نرسید و شورشیان سر کوب شدند.

این گونه حوادث روابط دو کشور را تیره ساخت، ولی شاه اسمعیل بعلت مبارزه با ازبکان در شرق کشور و بایزید دوم در اثر پیری و فرسودگی بجنک مایل نبودند، چنانکه سلطان عثمانی پس از شنیدن خبر اغتشاش باباشاه قلی در ولایات خود اقدامی خصمانه ننمود و فقط بنوشتن نامه ای اکتفا کرد.

متن نامه چنین بود «... ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی ازیدر بشنو. از برای قبولانیدن مذهب تازمات خون مسلمانان را مریز، و وعید من قتل مومنناً متمعداً فجزائه جهنم خالدین فیها، را از خاطر دور مدار. طریقۀ اجداد

عظامت اناراله برهانم را مسلک خود ساز ، فرستادن پوست شیبک خان سلاطین شجاعت آئین عثمانیانرا گرفتار خوف و تلاشی نمیکند بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را باین مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را بوسیله ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن و در راه گذارشان آبادهها را تاراج و اهالی مسکونه را مقتول گردانیدن کار دزدانست نه کار پادشاهان . مملکت ایران مانند پلی است که میان دو اقلیم بسیار وسیع اسلام نشین قرار دارد . این پل محتاج بیک محافظ با اقتدار است که هنگام لزوم در سر پل جلو دشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله آوران از پل باقلیم دیگر بگذرند و بخرابی بپردازند . از روش کارهای فوق الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالک الملک شما را جهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح و نصرت مینماید . پس لازم و واجبست که تشکرات مقتضیه خداوندی را بجای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را بواسطه میابنت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مراد و ملاقات یکدیگر ننمائید . چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخوهد و سلطان اطاعت از رعیت ، مذهب امری است معنوی سلطنت امریست مادی ، بر سلطانست که عدالت پیشه کرده مداخله بامور معنویه ننماید .

« دیگر اینکه از استیلای ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آنست جد و جهد باضمحلال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار باقوت در آن سامانها تأسیس کنید . و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول بجهاد فی سبیل الله و ساعی باعلائی کلمه الله هستند ، ناچار بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته ، رو بایران آورند ، و بیش از پیش ویران سازند »^۱

اما همینکه جنگهای داخلی در امپراطوری عثمانی و کشمکشهای بین خاندان سلطنت عثمانی به سلیم اول اجازه داد تا با پشتیبانی سربازان ینی چری

۱ - وجود خود به مجله دانشکده ادبیات مقاله آقای فلسفی راجع به جنگ چالدران . (دی ۱۳۳۲) . چاپخانه دانشگاه تهران .

برقسطنطنیه دست یابد و بایزید دوم را وادار باستعفا کند (هشتم صفر ۹۱۷ هـ - ۱۵۱۲ م) اوضاع دگرگون گشت .

بمجردیکه سلطان سلیم اول بسلطنت رسید بکشتن مخالفان خود دست زد ، نخست برادر بزرگ خود احمد را که با شهریار صفوی دوستی داشت بقتل رساند ، سپس برادر دیگرش قورقود را نیز اسیر و خفه کرد .

فقط سلطان مراد برادر دیگرش به تبریز گریخت و شهریار ایران از او پذیرائی شایانی نمود و قسمتی از فارس را باو بخشید ، اما در راه بطرف اصفهان در گذشت و بدستور شاه ایران بخاک سپرده شد .

در همین ضمن شاه سلیم سفیری باهدایای فراوان و نامه‌ای بدربار ایران فرستاد و شاه ایران را از مرگ بایزید دوم پدرش و جلوس خود به تخت سلطنت عثمانی آگاه ساخت و از شاه ایران خواست تا برادرش مراد را پس فرستد ، اما بدستور شاه اسمعیل تمام نمایندگان سلطان سلیم بقتل رسیدند .

سلطان سلیم پس از آنکه مدعیان تاج و تخت عثمانی را از میان برداشت و شورشها را سرکوب نمود متوجه ایران گسردید و برای مقابله با سیاست تهاجمی شاهنشاه ایران که زمینه حملات نظامی را بوسیله تبلیغات و شورشهای مذهبی مهیا می ساخت ، خود را آماده نمود .

برای جلوگیری از تبلیغات مذهبی و خواباندن طغیانهایی که از طرف پیروان شاه اسمعیل در خاک عثمانی برپا شده بود دستور داد تا صورتی از پیروان و مریدان شهریار ایران که شیعه بودند ، و در آسیای صغیر سکنی داشتند از سن هفت تا هفتاد سالگی تنظیم کنند و تماماً را بقتل برسانند :

« چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا (صدر اعظم سلطان سلیم اول) فرمان داد ، که در بلاد آسیای صغیر بجست و جوی متابعان مذهب ایران شتافتند ، و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند ، امر داد ببدترین سیاستی مقتول ساختند ، و بقیة السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند ، تا بمدها شناخته شوند ، و آنها را با اقوام فراریان ، و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین به اروپا کوچ داد ، و در بلاد مقدونیه و ایروس و پلوپونز متفرق ساختند ،

تا اگر شاه قلی که به ایران پناهنده شده است باز گردد، و لشکری جدید بیاورد اینها دوباره بوی بیپوسته شورش از نو برپا نکنند...^۱

بهر جهت شهریار ایران نتوانسته بود بموقع بشورشیان کمک رساند و تماماً منکوب شدند و دیگر شاه اسمعیل در مبارزات خود بر ضد سلطان سلیم از این پشتیبانی بکلی محروم گردید.

معدلك این کشمکش‌ها و خونریزیها و سرکوبی طرفداران شهریار ایران تنها علت اختلافات سیاسی بین دو کشور نبود. سلطان سلیم که مایل بود دنیای اسلامی را از انحطاط نجات بخشیده و تحت لوای خود قرار دهد کوشش داشت تمام کشورهای اسلامی را تحت تسلط خود در آورد و برمسند خلافت مسلمین نشیند. از بک‌ها نیز علاوه بر هم مسلک بودن با عثمانیان با آنها روابط حسنه داشتند. شریف مکه و خان‌های کریمه سرطاعت فرود آورده بودند. تنها شاه اسمعیل بود که سدی در مقابل جاه‌طلبی و کشورگشایی سلطان عثمانی ایجاد کرده بود و حاضر پذیرفتن اصول خلافت در خاندان عثمانی نبود.

این سیاست خصمانه سلطان سلیم نسبت به ایران با سیاست تجاوزکارانه وی تشدید می‌گردید؛ یعنی در حقیقت کشورگشایی و سیاست مذهبی سلطان عثمانی با سیاست نظامی برای ایجاد نظم و امنیت در مرزهای شرقی کشور عثمانی توأم بود.

سلطان سلیم سلطان عثمانی هرگز حاضر به بخشیدن شاه اسمعیل که از فراریان ترك بخاک ایران پشتیبانی کرده بود نبود چون باین طریق از وجود آنها در کشمکش‌های خود با امپراطوری عثمانی استفاده می‌برده، مخصوصاً آنکه در هنگامیکه سلیم اول بر ضد پدر خود قیام نموده و برادران خود را بقتل رسانده بود، شاه صفوی از برادرش مراد حمایت نموده بود و پس از شکست احمد برادر سلطان سلیم از او به دوپسرانش که در زمان تاج گذاری شاه ایران بایران آمده بودند و از شهریار صفوی

۱ - ادوارد برون تاریخ ادبیات ایران - ج ۴ ص ۵۷. اما هیچیک از مودخان ایرانی نامی از این قتل عام و خشنک نیآورده‌اند.

درخواست کمک نموده بودند، وعده همه گونه مساعدت داده بود.^۱

علاوه بر آن سلطان مصر، و علاء الدوله ذوالقدر که کشور خودشان را در معرض حملات عثمانیان میدیدند بیش از پیش به شاه اسماعیل نزدیک شده بودند و از تحریکات ایران برضد دولت عثمانی جانبداری مینمودند.

شاه اسمعیل از این موقعیت استفاده کرده و سفیری نزد سلطان مصر ملک‌الاشراف قانصوغوری فرستاد که هدایای کرانه‌بانی همراه داشت و از او خواست که روابط دوستی و اتحاد با ایران برقرار ساخته برضد دولت عثمانی با او هم‌گام گردد. گرجستان نیز علاقه خود را بشرکت در این اتحادیه ابراز داشته بود و باین ترتیب یک اتحادیه مقتدری برضد سلطان سلیم تشکیل میشد.

علت دیگر اینکه سلطان عثمانی را بر آن داشت تا متوجه ایران گردد، نظرهای نظامی و سوق‌الجیشی بود. سلطان سلیم اول سعی داشت بهر نخواستاری در مرزهای شرقی امپراطوری برقرار سازد زیرا مرتباً از طرف کردهای دست‌نشانده ذوالقدر، دوست و متحد سلطان مصر تهدید می‌گردید و آنها مانع از پیشروی وی بطرف ایران بودند.

بدین ترتیب کشمکش بین دو کشور معظم و رقیب عثمانی و ایران شروع می‌شد.

پایان بخش اول

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱ - فون هامر - تاریخ امپراطوری عثمانی - ص ۴۱۴-۴۱۳